

در برلن جمهوری اسلامی برای بار سوم بر صندلی اتهام می‌نشیند

چهارمین جلسه دادگاه

ساعت ۹:۳۰ روز چهارشنبه ۱۰ سپتامبر ۲۰۰۳ دادگاه شروع به کار کرد. در آغاز جلسه وکیل متهم طی یک تقاضانامه کتبی از دادگاه درخواست کرد که خانم مینو شریف محمدی مدیر رستوران آقای شریف محمدی که متهم در آن جا کار می‌کرده به عنوان شاهد در دادگاه حاضر شود.

شهادت نصرت الله جهان شاهلو

شاهد در معرفی خود گفت: پزشک و ساکن برلن هستم. مطابق تقویم ایرانی ۹۰ سال دارم اما در آلمان تاریخ تولدم را به اشتباه نوشته‌اند و بنا بر این تاریخ، ۸۸ ساله مبع باشم. وی در پاسخ به سئوالات رئیس دادگاه گفت: بله من موقعی که از اتحاد شوروی به برلن آمدم احتمالاً در سال ۱۹۷۲، یک نفر دیگر مسئول ساواک این جا بود. آن آقا از طرف تیمسار نصیری با من تماس داشت و به من گفت تیمسار نصیری گفته که خاطراتم را بنویسم. بعد آن آقا عوض شد و آقای صدری جای او را گرفت. آقای صدری با من دیدار داشت وی به من گفت تیمسار نصیری گفته ما به سر کنسولگری ایران در باکو دستور دادیم برای دختر شما ویزا صادر کنند تا بتواند از آن جا خارج شود و شما مشکل نداشته باشید و شاهنشاه محمد رضا پهلوی هم به کار شما توجه مخصوص دارند و گفته‌اند خاطراتش را بنویسد. من هم نوشتم.

من بعد از انقلاب دیگر با آقای صدری تماس نداشتم. تا یک بار ایشان به من تلفن کرد. بله حدود چهار ماه پیش بود که ایشان به من تلفن کردند. بله ایشان و آقای قره خانی می‌خواستند با من دیداری داشته باشند اما چون پلیس جنایی آلمان به من گفته بود هر کسی را به خانه خود دعوت نکن قرار شد ایشان را در بیرون از منزل دیدار کنم تا بینم چه کاری با من دارند. ایشان با آقای قره خانی بودند. دو نفری آمدند و گفتند ما می‌خواهیم با والا حضرت رضا پهلوی دیدار کنیم. ما را به ایشان معرفی کنید. بله آقای رضا پهلوی به من لطف دارند چون جزو اپوریسیون مشروطه خواه هستم. با ایشان بارها دیدار داشته‌ام. من آقای صدری را می‌شناختم و به ایشان مشکوک بودم و به خواهش ایشان مظنون شدم. بله به خود ایشان گفتم شما باید یک سازمان تشکیل دهید و با جمهوری اسلامی مبارزه کنید و بعد از این که این کار را کردید من شما را به ایشان معرفی خواهم کرد. من در هیچ یک از کنگره‌های سلطنت طلبان شرکت نکرده‌ام. من سلطنت طلب نیستم و مشروطه خواهم. بله من در جلساتی که در فرانکفورت تشکیل می‌شد شرکت می‌کردم. اما آن‌ها فرق مشروطه خواه و سلطنت طلب را نمی‌دانستند. بله من "سازمان فرزندان ایران" را تاسیس کردم که هنوز هم فعال است. بله هر کجا شاه بودند در فرانسه در آمریکا و در جاهای دیگر من شرکت می‌کردم (قره خانی که در میان تماشاچیان نشسته بود داد زد در آن زمان بلیط هواپیما می‌دادند).

ساعت ۱۰:۳۰ پایان شهادت جهانشاهلو

وکیل متهم درخواست کرد قره خانی به جایگاه شهود خوانده شود. قره خانی بلند شد و گفت من حاضر نیستم حالا جواب بدهم من مقدار زیادی مدرک دارم که همراهم نیست. این مرد ۹۰ ساله دروغ می‌گوید من از خویشاوند شاه هستم و هر وقت بخواهم ایشان را می‌بینم و به سمت در خروجی دادگاه رفت.

دادستان با شهادت او مخالفت کرد

شهادت سعید اکبر زاده

در ساعت ۱۰:۳۵ اکبر زاده به جایگاه شهود آمد و در پاسخ سئوالات گفت: من یک آژانس مسافرتی دارم. صدری دو بار از شرکت من بلیط سفر به ایران گرفت اما یک بار بدون آن که به من خبر دهد از آن استفاده نکرد. بعد شنیدم در همان زمان به ایران

رفته است. او بسته‌یی به من نداد. بله یک بار آقای بیژن پور نزد من آمد و موضوع بسته را گفت. من فهمیدم با صدری از قدیم رابطه دارد.

پایان شهادت ساعت ۱۰:۴۵

رئیس دادگاه تا ساعت ۱۱:۳۰ تنفس اعلام کرد

شهادت فریدون بیژن پور (فری کرمانشاهی)

ساعت ۱۱:۳۰ شاهد در پاسخ سئوالات گفت بیکار هستم و شغل ندارم. کرمانشاهی اسم مستعار من نیست بلکه بعضی‌ها من را این طور صدا می‌کنند. اما بسته. بسته هیچ ربطی به صدری ندارد. بسته را خانم میترا به من داد. نام خانوادگی او را نمی‌دانم اما او بسته را در سال ۱۹۹۸ به من داد. بله بنا بود بسته را به ایران ببرم و به مادر میترا بدهم. یعنی آن‌ها بیایند و بسته را بگیرند. من بسته را باز کردم مقداری عکس بود و صد مارک پول و یک نامه. من پول و نامه را بردم به ایران ولی عکس‌ها را نبردم. خیر من به عکس‌ها نگاه نکردم. فقط یکی یا دو تا از آن‌ها را دیدم. عکس دیوار بود و میز و صندلی و اطاق. نه، جلسه نبود. بله در عکس تعدادی آدم هم بود. نمی‌دانم شاید عکس خود میترا بود. من خودم به اندازه‌ی کافی گرفتاری داشتم. بعدا دو سال بعد صدری به من زنگ زد و خواست پاکت عکس‌ها را پس بدهم من هم که می‌دانستم میترا دوست اوست همین کار را کردم.

پایان شهادت ساعت ۱۱:۴۵

سپس رئیس دادگاه تاریخ جلسه بعد ۱۷ سپتامبر ۲۰۰۳ را اعلام کرد.

دادستان تقاضا کرد صدری به چند سؤال او پاسخ دهد.

شاهد در پاسخ به سئوالات دادستان گفت: هر چه جهانشاهلو گفته دروغ است. من هیچ‌گاه نمی‌خواستم با شاه ملاقات کنم. بله من و قره‌خانی با او ملاقات کردیم اما موضوع این نبود که به ملاقات شاه برویم. شاه قطعا از طریق یزدی که با شاه تماس داشت می‌دانست و حتما یزدی به او گفته بود که من مشکوکم و حتی رئیس دفتر او هم می‌دانست. چرا باید از جهانشاهلو می‌پرسیدم؟ چون من این گزارش‌ها را نوشته‌ام این‌ها می‌خواهند از من انتقام بگیرند. در مورد شریف محمدی واقعیت برخلاف گفته‌های اوست. او به من گفت می‌خواهد به ایران برود اما من به او گفتم نمی‌توانم کاری برای او بکنم. نه من با متقاضیان پناهندگی تماس نداشتم.

دادستان قسمتی از یک گزارش صدری به او او را خواند که بنا برآن عطائی می‌تواند به عنوان مامور مخفی به ایران برود و حاضر است هر ماموریتی را به عهده بگیرد و به عنوان مامور مخفی در سازمان‌های اپوزیسیون نفوذ کند. صدری در پاسخ گفت من نوشتم که چنین توانایی‌هایی را دارد اما نوشتم حاضر است.

دادستان از گزارش می‌خواند: «نامبرده حاضر به انجام هر نوع ماموریت است و حاضر است به ایران مسافرت کند.»

صدری توضیح داد احتمالا خودش گفته که حاضر است.

بله پدر و مادر تنی من از هم جدا شده‌اند و هر دو ازدواج کرده‌اند. بله ژنرال وشمگیر ناپدری من است.

من به کسی بدهکاری ندارم تنها کاظم ارکیانی که در هامبورگ هتل دارد حدود ۲ تا ۳ هزار یورو به من بدهکار است و برادر زن سابقم هم حدود ۵ هزار یورو بدهکار است.

دادستان به اطلاع دادگاه رساند که دو متقاضی پناهندگی را احضار و از آن‌ها بازجویی کرده است. وی خواست متن بازجویی در اختیار وکیل متهم قرار داده شود تا اگر لازم باشد این دو نفر برای دادن شهادت به دادگاه بیایند. برای مطالعه متن بازجویی‌ها توسط وکیل متهم از ساعت ۱۲:۲۰ تا ۱۳:۳۰ تنفس اعلام شد. بعد از تنفس صدری در پاسخ به سئوالات رییس دادگاه گفت: من آن دو نفر را نه به اسم کوچک و نه به اسم خانوادگی نمی‌شناسم. این دو برای شریف محمدی کار می‌کردند. مدتی بعد از آن که کارم تمام شد یکی از آن‌ها را در کافه آدلون دیدم و فقط با هم احوالپرسی کردیم. این جا نوشته شده من با «اداره کل» آلمان رابطه دارم.

معلوم نیست اداره کل چی؟ من چطور می‌توانم چنین ادعایی داشته باشم. من در موقعیتی نیستم که خانواده کسی را از ایران بیاورم. آقای شریف محمدی باعث شده که این دو نفر این حرف‌ها را بزنند.

پایان چهارمین جلسه دادگاه ساعت ۱۳:۳۷

پنجمین جلسه دادگاه

ساعت ۹:۳۰ روز چهارشنبه ۱۷ سپتامبر ۲۰۰۳ دادگاه شروع به کار کرد.

شهادت محمود صبوری

شاهد در پاسخ سئوالات گفت: من محمود صبوری سی و سه ساله در رشته‌ی ... در ... کارم خرید و فروش آهن در بازار بود. حدود پنج ماه پیش در کافه رستوران آدلون با آقای صدوری آشنا شدم. چون آقای شریف محمدی کارگر نداشت، یک دو بار از من خواست آن جا کار کنم. بله من با دوستم آقای حیدری به این کافه رفتیم. پشت بار یک خانم ایرانی کار می‌کرد. بله خانم پروین. بله من با صدوری صحبت کردم، راجع به مسایل سیاسی ایران. من احتیاج به کمک داشتم مشکل مربوط به زن و بچه‌ام بود. او گفت فتوکپی کاغذ شناسایی که پلیس آلمان صادر کرده است را می‌خواهد. بله من حدود یک سال و دو سه ماه است که در آلمان هستم، هنوز جواب نگرفته‌ام. چون شریف محمدی دوست برادرم بود که در هامبورگ هتل داشت و اکنون ساکن آمریکا است پیش آقای شریف رفتم. نه آقای صدوری نیامد با من صحبت کند. من با او سر صحبت را باز کردم. بله وقتی مساله دادن فتوکپی مطرح شد آخرین باری بود که او را دیدم. بله در همین روز بود که یک خانمی بله خانم پروین به صدوری گفت پلیس برای دستگیری شما آمده بود چون خانمی علیه شما شکایت کرده است. بله خانم پروین همان روز به صدوری گفت که پلیس به دنبالش است.

بله صدوری گفت اداره‌ی کل. من نمی‌دانم کدام اداره‌ی کل را می‌گفت. من از جریان‌های این جا خبر ندارم. او گفت رابطه دارد. بله من گفتم فرزندم. بله درست است نوشته‌ام یک پسر و یک دختر دادم. بله حدود یک سال پیش همسرم اقدام کرد به آلمان بیاید اما بعداً منصرف شد. اما کمی قبل بالاخره خانواده‌ی همسرم تصمیم گرفت که همسرم به آلمان بیاید. قاچاقچی به آن‌ها گفته که شما ممنوع الخروج هستید. من نمی‌دانم قاچاقچی از کجا فهمیده همسرم ممنوع الخروج است. بله با پرداخت پول می‌توانند از ایران خارج شوند. قاچاقچی گفته ۲۰ میلیون تومان برای پاک کردن اسم از لیست ممنوع الخروج‌ها و ۱۵ میلیون تومان برای ویزا می‌خواهد و پول بلیط باید جدا پرداخت شود.

بله پنج ماه پیش برای اولین بار به کافه آدلون رفتم. برادرم خیلی هم دوست شریف محمدی نیست. برادر من هتل ساوی را در هامبورگ اجاره کرده بود و صاحب این هتل در برلن هم یک هتل داشت. یک بار که برادرم همراه با شریکش یک سفری به برلن کرده بود آقای شریف را دیده بود. بله یک بار هم به صدوری گفتم که هوادار یک سازمان هستم. در این جا نمی‌خواهم اسم این سازمان را بیاورم به دلیل تماشایان که اینجا نشسته‌اند. بله من در ایران عضو یک سازمان بودم اما در این جا نه. من از پدرم شنیدم که همسرم ممنوع الخروج شده است. من نمی‌دانم چه موقع. یادم نمی‌آید چه موقع به من خبر دادند، وقتی که هوا خیلی گرم بود. بله حتما بعد از دستگیری صدوری بوده است.

پایان شهادت ۱۴:۰۰

شهادت خسرو حیدری

شاهد در پاسخ سئوالات گفت ۴۴ ساله و متقاضی پناهندگی است اما حاضر نشد شغل قبلی خود در ایران را ذکر کند. بعد از چند بار سؤال و جواب بالاخره رئیس دادگاه گفت: به طور کلی می‌توانید بگویید کارمند دولت ایران بوده‌اید. شاهد پاسخ داد بله.

شاهد در پاسخ سئوالات گفت بله حدود سه ماه و نیم پیش با دوستم به یک کافه رستوران رفتیم. او به من گفته بود که صاحب رستوران با برادرش دوست است. در آن جا آقای شریف محمدی محبت کرد و بستنی برای ما سفارش داد. صدی هم آنجا بود. آقای صدی به دوستم گفت چرا در هیچ سازمانی فعال نیست، باید فعال شود و از آن سازمان تاییدیه بگیرد و می تواند قبول شود. او گفت می توانم کمک کنم خانواده شما بیاید این جا. من با ایشان حرف نزد. من یک فتو کپی از کاغذهای شناسایی خودم و دوستم را گرفتم و به او دادم و بعد قرار شد اگر لازم باشد در قرار بعدی به خانه ایشان برویم. این اولین باری بود که من ایشان را می دیدم. بله خانواده من در گذشته تحت نظر بودند ولی به این شکل نبود که ممنوع الخروج باشند. حدود پنج ماه پیش که می خواستم پسر را به این جا بیاورم ممنوع الخروج نبود اما فکر می کنم حدود دو ماه پیش ممنوع الخروج شده است. وقتی برای خروج او با یک قاچاقچی صحبت کردند فهمیدند ممنوع الخروج شده اند. من مستقیم با همسر تماس ندارم. من از اقوام باخبر شدم که همسر ممنوع الخروج شده. این قاچاقچی گفته که قبلا ممنوع الخروج نبوده است. نه هنوز قاچاقچی نگفته چه راههایی هست اما شاید با پاسپورت دیگری این کار را بکند. نه هنوز از پول صحبت نکرده است.

پایان شهادت ساعت ۱۴:۳۰

شهادت احمد مجد امین

شاهد در پاسخ به سئوالات گفت من به علت بیماری نمی توانم به راحتی صحبت کنم ۶۶ ساله و طراح گرافیکی می باشم. من با صدی تماس داشتم. با هم بحث سیاسی می کردیم. او مامور تعقیب و مراقبت اپوزیسیون بود. می خواست با سازمان های اطلاعاتی دیگر نظیر سیا و سازمان امنیت داخلی آلمان و ... تماس بگیرد.

بعد از سقوط دیوار برلن من مشکل پیدا کردم. راجع به این موضع با پلیس صحبت کرده ام به پلیس سیاسی و در دادگاه قول دادم بر خلاف منافع آلمان اقدام نکنم. بعد پلیس سیاسی به من گفت می توانید در سازمان یا حزب سیاسی شرکت کنید. چون علاقمند بودم کار سیاسی کنم در جلسه انجمن پژوهشگران ایران شرکت کردم. چند روز بعد صدی به من تلفن کرد و خواست بداند آن جا چه خبر بوده و چه کسانی حرف زدند. برای من با توجه به سوابق صدی عجیب بود. من به یزدی تلفن کردم او گفت لازم نیست به من خبر بدهی چون صدی برای سلطنت طلبان مشکوک است اگر بخواهی حرفی بزنی بهتر است به پلیس سیاسی بگویی. بعد از آن ماجرای من، در مقابل دادگاه آلمان قول دادم در مسایل سیاسی آلمان دخالت نکنم. من بعد از انقلاب به کنسولگری ایران در برلن رفتم و صدی را دیدم با هم سلام علیک کردیم. یک بار دیگر او را در همان جا دیدم اما او من را ندید. یک اطاق بود که افراد عادی که برای کاری به کنسولگری می رفتند را به آن جا راه نمی دادند. لای در باز بود من صدی را در آن جا دیدم. بله با این نوشته یی که در اختیارم گذاشته اید فکر می کنم همان جلسه انجمن پژوهشگران در ۲۷ نوامبر ۲۰۰۱ بوده است

پایان شهادت ساعت ۱۵:۲۵

سپس متهم به سئوالات دادستان و رئیس دادگاه پاسخ داد. وی گفت صبوری در آشپزخانه ی کافه آدلون کار می کرد و نمی توانست بیاید در کافه بنشیند و با من حرف بزند. من از او هیچ چیز از جمله فتو کپی نگرفتم. من هیچ صحبتی راجع به وضع آنها نکردم و این آقای حیدری را برای اولین بار در این جا دیدم. چون شریف به آنها کار داده و کار می دهد این حرف ها را به آنها دیکته کرده. آنها هم به خاطر کار برای شریف این حرف ها را می زنند. در مورد مجد امین، من به او تلفن نکردم بلکه او به من تلفن کرد و اطلاعات در مورد انجمن پژوهشگران را هم برای خودم می خواستم.

در پایان دادستان ترجمه ی آلمانی اهداف و برنامه ی جلسه انجمن پژوهشگران در ۲۷ نوامبر ۲۰۰۱ را در اختیار دادگاه قرار داد. این متن در دادگاه خوانده شد.

پایان پنجمین جلسه دادگاه ساعت ۱۵:۴۵